

مجله پژوهش های اسلامی

دانشکده ادبیات و علوم انسانی

دانشگاه شهید باهنر کرمان

سال چهارم، شماره ششم، تابستان ۱۳۸۹

تمایز دین و اخلاق و صبغه عمل*

محمد حسین خواجه بومی

عضو هیئت علمی دانشگاه علوم پزشکی کرمان

چکیده

در این مقاله رابطه دین و اخلاق به معانی «روش عبادت خداوند» و «صفات نفسانی» بر محور رفتارهای انسان با دو صبغه الهی و انسانی بررسی می شود. از دین به آیین و روش یا رفتار انسان در بندگی خدا با توجه به پاداش و کیفر تعریف می شود و از اخلاق به «صفات نفسانی (قلبانی) پایدار انسان که با رفتارهای انسان تاثیرات متقابل دارد» تعبیر می شود. مبنای بررسی رابطه دین و اخلاق در دو صبغه الهی و انسانی است؛ لکن در مرحله بعد، در نظر گرفتن مقصودی عام از دین و اخلاق بطوری که شامل همه مباحث رابطه دین و اخلاق گردد، قدمی است که مبنای دوم بحث است.

کلید واژه

دین، اخلاق، خوب و بد، عبادت، کمال و سعادت.

* تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۸۷/۱۲/۲۴ تاریخ پذیرش: ۱۳۸۸/۱۲/۵
نشانی پست الکترونیک نویسنده: khajebami@yahoo.com

۱- طرح مسأله

یکی از مباحث مهم فلسفه اخلاق این است که آیا اخلاق مستقل از دین است و ارتباطی به دین ندارد یا اخلاق بدون ارتباط با دین تحقق نمی یابد؟ دو موضوع وجود دارد؛ یکی ارتباط دین و اخلاق است و دیگری رابطه اخلاق دینی با اخلاق سکولار (یا اخلاق لاهوتی با اخلاق ناسوتی یا اخلاق الهی با اخلاق انسانی). آنچه در بحث ارتباط دین و اخلاق مورد نظر می باشد، ارتباط دین و اخلاق است نه اخلاق دینی با اخلاق سکولار. در این مقاله تلاش می شود که آنچه از نظرات محققین اسلامی در بیان ارتباط دین و اخلاق گفته شده، بیان و نقد و بررسی شود.

آیا دین و اخلاق دو عنصر متباین و غیر مرتبط با یکدیگر تلقی می شوند؟ چنانکه قلمرو هر یک جدای از دیگری است، به گونه ای که هیچ ارتباط منطقی با یکدیگر نداشته، مثل موردی که گفته شود قلمرو دین مربوط به رابطه انسان با خدا است؛ اما اخلاق مربوط به روابط رفتاری انسانها با یکدیگر یا آنکه اخلاق و دین یک نوع اتحاد دارند و یک رابطه بین آنها است. مثلاً اخلاق به عنوان یک جزئی از دین تلقی می شود یا آنکه هر کدام هویت مستقلی دارند؛ اما هویتی که در عین حال با هم در تعامل هستند و با یکدیگر در ارتباطند و در یکدیگر اثر می گذارند.

رابطه دین و اخلاق از پر سابقه ترین بحث های اندیشه دینی است. فیلسوفان دین و عالمان علم اخلاق در زمینه شرایط دین و اخلاق، اصالت دین یا اخلاق، ضمانت اجرائی اخلاق به وسیله دین، سرچشمگی دین از اخلاق یا اخلاق از دین و سایر وابستگی ها و نیازمندیهای دین و اخلاق سخن گفته اند نقطه آغازین ارتباط دین و اخلاق در گزارش افلاطون از گفتگوی سقراط با اثیفرون نمایان است.

افلاطون گفت و گوی استادش سقراط را با شخصی به نام اثیفرون در کتاب اثیفرون مطرح می کند، اثیفرون می گوید: «چیزی که عمل را خوب می سازد، امر الهی است.» سقراط از او می پرسد: «آیا چون خدا به چیزی امر کرده است،

آن چیز خوب است یا چون آن چیز خوب است، خدا به آن امر کرده است؟»
 اوئیرون پاسخ می دهد که البته چون آن کار خوب است، خدا به آن امر کرده
 است و سقراط نتیجه می گیرد پس اخلاق مستقل از امر الهی است و خداوند بر
 اساس ملاکهای اخلاقی عمل می کند. (دوره آثار افلاطون، ج ۱، ص ۲۴۸)

قبل از رنسانس در اروپا مفاهیم اخلاقی با دین توأم بوده و مذهب رائج در
 آنجا که مذهب مسیحیت بوده بیشتر روی جنبه های اخلاقی تکیه می کرده و
 دستورات اخلاقی از کتاب مقدس، استخراج و تبیین می شده است.

بعد از رنسانس که آرام آرام گرایش مذهبی ضعیف می شد، کم کم این
 فکر هم به وجود آمد که می توان اخلاق را جدای از دین، مطرح کرد و تدریجاً
 این فکر قوت گرفت تا در قرنهای اخیر رسماً اخلاق منهای خدا را مطرح کردند.
 البته در مقابل هم کسانی موضع گیریهایی کردند که اخلاق بدون دین، تحقق پیدا
 نمی کند.

از سوی دیگر متفکران اسلامی اعم از متکلمان، فقیهان و عالمان اخلاق در
 بحث از حسن و قبح شرعی یا عقلی از شرایط دین و اخلاق سخن گفته اند.
 مطلقاً نمی شود گفت که اخلاق با دین پیوند دارد و یا مستقل از دین است؛
 بلکه باید دید کدام اخلاق بر کدام مبنای؟ از این رو تعریف خاصی از دین و
 اخلاق می تواند به تمایز قلمرو دین و اخلاق یا تداخل و تعامل آن دو بینجامد.

۲- مراد از واژه «دین»

منظور از دین را می توان با مفروضات خاصی تصور کرد یا با تعاریف خاصی
 که از جانب محققین ارائه شده در نظر گرفت:

۲-۱- دین به معنای حقایق دینی

ممکن است هنگام بحث از دین و اخلاق به رابطه حقایق دینی { یعنی
 موجودات حقیقی که در ارتباط با روش بندگی خدا مطرح است، مثل خود
 خداوند، پیامبر، بهشت، دوزخ و... با اخلاق پرداخته شود. مثلاً گفته شود: آیا
 اخلاق می تواند خدا را اثبات کند؟ آیا اگر اخلاق نبود نبوت برای مردم اثبات

می شد؟ و گاهی منظور از حقایق دینی رفتارهای انسان است که حقیقت دین و روش بندگی را تشکیل می دهد.

۲-۲- دین به معنی علم دین یا معلومات دینی

ممکن است به هنگام مقایسه دین با اخلاق به مقایسه معلومات دینی با اخلاق پرداخته شود. حال یا مجموعه معلوماتی که رویکرد دینی دارد و یا صرفاً معلوماتی که مبین افعال دینی انسان است. اینجا در حقیقه مقایسه علم ادیان است. همانطور که از پیامبر اسلام نقل شده که فرمود «العلم علمان علم الادیان و علم الابدان» (بحارالانوار، ج ۱، ص ۲۲۰)

۲-۳- دین یعنی متون دینی

گاهی هنگام بحث از دین و اخلاق به مقایسه متون دینی با اخلاق پرداخته می شود و در مقایسه متون دینی گاهی منظور کتابهای آسمانی است و گاهی قرآن و سنت، و گاهی قرآن و سنت و آنچه حول این دو محور است. اینجا نیز دین به معنی معلومات دینی است؛ لکن با یک چهارچوبه خاصی.

۲-۴- دین به معنی آنچه وحی شده

گاهی مراد از دین تمام آن چیزهایی است که از جانب خدا به پیامبر وحی شده است. در این صورت هم دین به معنای معلومات دینی است (نه خود دین)؛ لکن معلوماتی که صرفاً وحیانی است.

۲-۵- دین با تعریفی خاص

ممکن است مراد از دین در بحث «دین و اخلاق» تعریف خاصی باشد که بحث کننده از دین ارائه می دهد که تعاریف متعددی است و بالتبع نتایج هم متفاوت خواهد بود. در اینجا به تعاریف چند تن از محققین و اندیشمندان مسلمان اشاره می کنیم:

جوادی آملی در تعریف دین می گوید: «دین مجموعه عقاید، اخلاق، قوانین و مقرراتی است که برای اداره امور جامعه انسانی و پرورش انسانها باشد. گاهی همه این مجموعه حق و گاهی همه آن باطل و زمانی مخلوطی از حق و باطل است». (آملی، ۱۳۷۸: ۱۱۱)

مصباح یزدی در تعریف دین چنین می گوید: «دین به معنای اعتقاد به آفریننده ای برای جهان و انسان و دستورات علمی متناسب با این عقاید می باشد. از اینرو کسانی که مطلقاً معتقد به آفریننده ای نیستند و پیدایش پدیده های جهان را تصادفی و یا صرفاً معلول فعل و انفعالات مادی و طبیعی می دانند «بی دین» نامیده می شوند. (مصباح، ۱۳۷۷: ۱۱)

و در جای دیگر می گوید: «دین عبارت است از هر آنچه که با رفتار و تکامل و سعادت انسان ارتباط پیدا می کند». (مصباح، ۱۳۷۸: ۳۷)

جعفر سبحانی می گوید: آن نظام فکری و عملی است که از جانب خدا، برای انسان ها فرستاده می شود تا در سایه ایمان به او و سرای دیگر (روز پاداش و کیفر) از دستورهای او پیروی کنند. (سبحانی، ۱۳۷۸، ش ۲۹: ۸)

هر موقع دین گفته می شود و یا در رابطه آن با اخلاق سخن بگویم و یا بحثی به نام فلسفه دین و یا انتظار ما از دین یا وظیفه دین مطرح نمائیم، مقصود نظام فکری و عملی است که برای سعادت بشر از فراسوی طبیعت ارسال می گردد. اصولاً در واقعیت دین پیوند با خدا نهفته است. و اگر از چنین پیوندی تهی باشد از وادی دین جدا شده و به صورت مرام نامه ای در می آید (مثل مرام نامه حزبی). (همان: ۶ و ۷)

۶-۲- نظریه مختار

ما در تعریف دین می گوییم که دین عبارت است از «روش بندگی خدا [هر موجودی که خدا تلقی شود] که بدنبال آن راه روش جزا یا اعتقاد به جزا وجود داشته باشد. و بر دو قسم است حق و باطل یا الهی و غیر الهی دین حق همان دینی الهی است که بحق روش بندگی خداوند است و بحق پاداش و جزا در پی دارد. (وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجاً) (نصر/۲) دین باطل دینی است که ساختگی بشر است و حقیقتاً روش بندگی خدا نیست و حقیقتاً جزا در پی ندارد؛ بلکه این خیال و پندار مردم است. (وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ) (توبه/۲۹) پس در تعریف دین بر سه نکته تاکید می شود: ۱- روش ۲- بندگی ۳- جزا. اگر ما به کتابهای دینی مراجعه کنیم در تمایز معلومات دینی از معلومات دیگر این سه نکته را مشاهده می کنیم که در حقیقت اتصال بین مبدا و معاد است یعنی دین

همان مسیر و راه اتصال بین خدا و بهشت و دوزخ است. از آیات قرآن نیز کاملاً استنباط می شود که در بحث از دین این سه نکته مورد توجه است. در استدلال بر مطلب می توان به دلایل متعددی از قرآن استناد کرد که بیان همه آنها مربوط به مقاله ای تحت عنوان مفهوم دین است.

از نظر گاه قرآنی، کار پیامبر اسلام هدایت به صراط و راه و روش مستقیم است: «وَأَنَّكَ لَتَهْدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ، به راستی که تو به خوبی به راه راست هدایت می کنی». (شوری ۵۲) از سوی دیگر صراط مستقیم نیز همان دین است که پیامبر هم به وسیله خداوند به آن هدایت شده: «قُلْ أَننِي هَدَانِي رَبِّي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ دِينًا قِيمًا مَلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ، بگو: آری! پروردگام مرا به راه راست هدایت کرده است: دینی پایدار، آیین ابراهیم حق گرای! و او از مشرکان نبود». (انعام ۱۶۱) و از طرف سوم دین عبادت خداوند است [عبادت عام] زیرا می فرماید: (أَمَرَ آلَاتَعْبُدُوا إِلَهًا، ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ، دستور داده که جز او را نپرستید. این است دین درست) (یوسف/۴۰) همچنین می فرماید: (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ * لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ * وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ *... لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ، به نام خداوند رحمتگر مهربان بگو: ای کافران، آنچه می پرستید، نمی پرستم. و آنچه می پرستم، شما نمی پرستید.... دین شما برای خودتان، و دین من برای خودم.) (کافرون ۷-۱)

اما توجه به جزا در تعریف دین به این دلیل است که از طرفی روز قیامت روز جزا معرفی شده است: أَلْيَوْمَ تُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ، امروز هر کسی به [موجب] آنچه انجام داده است کیفر می یابد» (غافر/۱۷) و از سوی دیگر روز جزا روز دین خوانده شده است: (مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ، مالک [و پادشاه] روز جزا [است]. (فاتحه الكتاب-۴)

۳- مراد از واژه اخلاق

۳-۱- اخلاق به معنی کار اخلاقی

گاهی منظور از اخلاق «اخلاقی» است یعنی افعالی که متصف به خوب یا بد

می شوند.

۲-۳- اخلاق به معنی کار خوب

گاهی منظور از اخلاق افعال و کارهای صرفاً خوب است که از آنها تعبیر به کار اخلاقی می شود.

۳-۳- اخلاق به معنی علم اخلاق یا معلومات اخلاقی

گاهی مراد از اخلاق، علم اخلاق است و به تعبیر دیگر معلومات اخلاقی که در دیدگاههای مختلف گسترده‌گی آن متفاوت است. لکنها وزن می گوید: «از نظر دانشمندان مسلمان قرون میانه رشته ای که علم الاخلاق نامیده می شد، بیشتر بر گرفته از تقسیم بندی ها و مباحث مربوط به فضیلت و رذیلت از آراء ارسطو در کتاب نیکوماخوس بود، اما در اینجانب بحث ما گسترده تر است؛ زیرا علاوه بر فضیلت و رذیلت ناظر به احکام، دستورات، ارزشها و اهداف اخلاقی نیز هست. کاربرد کلمه اخلاق در زبان فارسی امروزی نیز شامل همین مباحث است گرچه در برخی متون مفهوم محدودتری از آن مراد می شود». (لکنهاورزن، ۷۷-۱۳۷۶، ص ۳)

استاد سبحانی علم اخلاق را علم مربوط به کیفیت ملکات نفسانی می دانند که انسان در پرتو آن مبدأ کارهای نیک و به دور از کارهای نازیبا شود. (سبحانی، ۱۳۷۸، ش ۲۹، ص ۱۴)

۴-۳- اخلاق به معنی فلسفه اخلاق

گاهی منظور از اخلاق مباحث فلسفی مربوط به حوزه اخلاق است.

۵-۳- اخلاق به معنی نهاد زندگی

بعضی برای اخلاق معنای دیگری نیز گفته اند و آن نهاد زندگی است. صادقی می گوید: «در این معنا اخلاق چیزی در عرض علم، هنر، حقوق قراردادهای اجتماعی و سیاسی و حتی دین است. در اینجا احکام و قواعد اخلاقی شخصی وارد نمی شود؛ اخلاق مانند زبان، کشور، دین و مذهب، پیش از اشخاص وجود دارد، پس از آنها نیز ادامه خواهد داشت و نوعی استقلال از شخص در آنها دیده می شود؛ بنابراین به نوعی اجتماعی است. اما نه به این معنا

که بیانگر نظام حاکم بر ارتباطات افراد باشد؛ بلکه به این معنا که اصول و قواعد آن تا حدی به اجتماع تکیه دارد و در عین حال مستقل از فرد است. هنگامی که فرد با آن مواجه می شود، اخلاق به مثابه ابزاری در دست اجتماع است که خود را بر وی تحمیل می کند جوامع ارزشها و هنجارهای خود را برای راهنمایی فرد به او تعلیم می دهند و گاهی تلقین می کنند و به این معنا است که از رابطه «دین و اخلاق» سخن گفته می شود. (صادقی، ۱۳۷۸: ۳)

۶-۳-۱ اخلاق به معنی نظام اخلاقی

اخلاق یعنی نظام رفتاری در مورد تعالی و پستی نفس و پرداختن به خوبی ها و بدی ها، نه علم اخلاق و نه صفات نفسانی . استاد سبحانی می فرماید: «نظام اخلاقی مربوط به شناخت خوبی ها و بدی ها است و گسترده ترین نظام اخلاقی از نظر علمای اسلامی ، نظام اخلاقی اسلام است . ایشان بحث خود را در مورد دین و اخلاق بر مبنای رابطه نظام اخلاقی با دین بنا می کنند نه خلق و خو و نه علم اخلاق». (سبحانی، ۱۳۷۸، ش ۲۹: ۴)

به نظر می رسد ایشان نیز در بحث خود از اخلاق و دین ، نظام اخلاقی را اراده کرده اند .

نراقی می گوید مقصود من از اخلاق عبارت است از مجموعه قواعدی که ما بر وفق آنها رفتارهای خود و دیگران را مورد ارزیابی قرار می دهیم و هرگاه رفتاری مغایر آن اصول و قواعد از ما سر می زند گرفتار نوعی احساس گناه آزارنده می شویم. (نراقی، ۱۳۸۵: ۴۴)

۷-۳-۲ نظریه مختار

تعریف ما از اخلاق به طور کلی همان معنای لغوی اخلاق است؛ لکن با توجه به یکسری از ویژگی ها و خصوصیاتش.

همانطور که در کتب لغت آمده اخلاق در اصل جمع خلق است و به معنای صفات و ملکات نفسانی است که می توان خوب یا بد باشد. غزالی می گوید:

« خلق هیأت راسخه در نفس است. به گونه ای که باعث می شود افعال به سهولت از نفس صادر بشود». (غزالی، ج ۸: ۹۶)

صفات نفسانی باعث صدور مکرر افعال مرتبط با آن صفات می شود به گونه ای که دیگران پی به وجود خلق خاصی در شخص می برند از طرف دیگر در اثر تکرار یک عملی صفت نفسانی خاصی برای انسان بوجود می آید تا جایی که بعداً آن صفت منشأ صدور مکرر همان کار می شود. از آنجا که صفات نفسانی با رفتارهای انسان در ارتباط است و در هم تأثیر متقابل دارند، از این رو هنگام کاربرد واژه اخلاق رفتارهای انسان نیز مورد توجه قرار می گیرد.

در اخلاق صفات نفسانی و رفتارها همراه با یک ویژگی لاینفک هستند و آن خوبی یا بدی آن صفت یا رفتار است. خوبی و بدی صفات و بالتبع رفتارها با توجه به صبغه و رنگ انسانی است؛ یعنی با محور انسانیت انسان و تکامل نفس و سعادت اوست. از این رو با توجه به این بینش که تکامل انسان و سعادت او چیست؟ معنای خوبی و بدی در مرحله ثانی و جزئی تر متفاوت می شود و مکاتب اخلاقی به وجود می آید. بنابر مبانی اسلامی، کمال انسان، صفای باطنی و طهارت باطنی در عالم دنیا است که سبب سعادت و لذت نسبی در دنیا می شود. سعادت و کمال مرتبط با اخلاق صرفاً سعادت و کمال شخص فاعل و متصف به صفت اخلاقی نیست؛ بلکه سعادت و کمال انسان است خود و دیگران. هر کاری با وصفی که باعث کمال و سعادت باشد خوب است و عکس آن بد. صفات و رفتارها زمانی به خوبی و بدی متصف می شوند که در کمال و سعادت نقش داشته باشند؛ هرچند که خود شخص معنای خوب را نداند و چون شنیده خوب است، کار را انجام دهد یا صفتی را در خود حفظ کند حتی ممکن است که اصلاً تیت خاصی در انجام کار یا دخالتی در پیدایش یک صفت یا حفظ آن نداشته باشد؛ مثل اینکه صفت ارثی باشد. اگر کسی در حالی که خواب است، کاری را انجام دهد که خوب است، می گویند: «فلانی در حال خواب کار خوبی را انجام داد. اگر کسی قصد انجام کار بدی را دارد؛ لکن منجر به کار خوبی می شود، مثلاً می خواهد خودکشی کند خود را از ساختمان بلند پائین می اندازد؛ لکن به

ظالمی اصابت می کند که می خواهد مظلومی را بکشد و در نتیجه باعث می شود او نتواند چنین کاری را انجام دهد، در این صورت کار خیر صورت گرفته؛ زیرا باعث شده رنجی از کسی برطرف شود و رفع رنج از اسباب سعادت است. پس از نظر ما اخلاق عبارت است از « صفات نفسانی و رفتارهای انسان از آن جهت که در کمال و سعادت او نقش دارد»

۴- انواع رابطه ها

با توجه به آنچه در مراد از واژه اخلاق و دین گفته شد، مقایسه های مختلفی را می توان بین اخلاق و دین در نظر گرفت. به عنوان مثال می توان موارد زیر را مورد مقایسه قرار داد: ۱- رابطه معلومات اخلاقی یک مکتب اخلاقی خاص با معلومات دینی یک دین خاص [رابطه متون اخلاقی با متون دینی] ۲- رابطه صفات نفسانی با معلومات دینی یک دین خاص ۳- رابطه صفات نفسانی با روش بندگی خدا ۴- رابطه معلومات اخلاقی یک مکتب اخلاقی خاص با روش بندگی خدا ۵- رابطه تخلّق به صفات نفسانی و عمل به دستورات دینی ۶- رابطه معلوماتی که رویکرد اخلاقی دارد با معلوماتی که رویکرد دینی [عبادت به معنی عام] دارد.

از این رو چون مطالبی که در خصوص رابطه دین و اخلاق بیان شده، در ابعاد و زوایای مختلفی است، ما باید منظور از واژه دین و واژه اخلاق را در بحث رابطه دین و اخلاق، یک مطلب عامی در نظر بگیریم که شامل تمامی مباحث مرتبط بشود. از این رو باید یک محوری را برای دین و محوری را برای اخلاق معین کرد و سپس تمام مطالب گفته شده و آنچه گفته خواهد شد را حول آن محور جمع کنیم. از این رو می گوئیم در این مبحث صرفاً تعریف واژه اخلاق مورد نظر نیست؛ بلکه صفات و هیأت نفسانی (قلبانی) که معنای حقیقی اخلاق است، محور قرار داده می شود که به تبع آن رفتارهای انسان از جهت خوبی و بدی و ارتباط آنها با صفات نفسانی، اتصاف و تخلّق به صفات و کلیه معلومات مربوط به این سه جهت، وارد در بحث می شود و همچنین مراد از واژه دین صرفاً روش بندگی خدا با توجه به پاداش و جزا نیست؛ بلکه این معنا [روش بندگی

خدا] محور است و سپس هر آنچه به نوعی حول این محور است، وارد بحث رابطه دین و اخلاق می شود؛ مثل حقایق دینی، معلومات دینی، منبع دین و مسائلی که ارتباط مستقیم با معنای اصلی دارد.

۱-۴- رابطه مفهومی و موضوعی

با توجه به تعریفی که از دین و اخلاق ارائه کردیم، اولین نتیجه ای که حاصل می شود، این است که دین و اخلاق در مفهوم متباین هستند و هر کدام مشیر به مفهومی خاص است. اخلاق اشاره به صفات نفسانی انسان از جهت خوبی و بدی [یعنی تاثیر در کمال و نقص، سعادت و شقاوت] دارد که این صفات با رفتارهای انسان ارتباط و تأثیرات متقابل دارند، رفتارها در صفات نقش دارند و صفات در رفتارها از این رو به تبع صفات، رفتارهای انسان هم مسمای اخلاق قرار می گیرند. اما دین اسم است، برای روش رفتاری انسان در بندگی خدا [هر موجودی که خدا تلقی شود] که به دنبالش جزا [پاداش و کیفر] است و از آنجا که رفتارهای انسان باعث پیدایش صفات است از این رو صفات هم در محدوده دین و عبدیت خداوند قرار می گیرد و رفتارهای عبادتی، صفات یک عبد و بنده را می سازد.

بنابراین اشتراک و وحدتی که در مفاهیم دین و اخلاق وجود دارد، این است که در هر دو واژه، رفتارهای انسان مورد توجه قرار می گیرد؛ اما تفاوتی که وجود دارد، این است که اولاً در اخلاق موضوع و مسمای اولی صفات نفسانی است و موضوع و مسمای تبعی رفتارها است؛ اما در دین موضوع و مسمای اولی رفتارها است و چون رفتارها سازنده اخلاق هستند از این رو موضوع و مسمای تبعی دین صفات نفسانی هستند.

ثانیاً تفاوت آنها در صبغه و رنگ عمل است؛ زیرا در اخلاق رفتارهای انسان به لحاظ خوبی و بدی، رنگ انسانی دارند؛ یعنی از جهت تأثیر در کمال و سعادت انسان شکل می گیرند. ولی در دین رفتارهای انسانی با لحاظ خوبی و بدی صبغه و رنگ عبادی یعنی به نیت بندگی خدا شکل می گیرند.

به تعبیر دیگر در دین ابتدا صحبت از فعل اخلاقی است که صفت اخلاقی را می سازد و سپس در پی آن صفت اخلاقی دنبال می شود. پس باید گفت ثمره دین یک اخلاق متعالی است؛ دین صفات و ملکاتی می سازد که بدون آن ساخته نمی شود، مثل صفت عبدیت، از این رو اقدام به ذبح اسماعیل به عنوان فعلی که اطاعت خداوند است، یک فعل اخلاقی است؛ چون که صفت اخلاقی متعالی می سازد. همانطور که کشتن، در هر موردی بد نیست؛ مثلاً کشتن دشمن بد نیست، کشته شدن در راه دفاع از مال و ناموس بد نیست، کشته شدن در راه خدا بد نیست، قربانی شدن برای خدا هم بد نیست، تا بگوییم ذبح اسماعیل اخلاقاً قبیح بود و از جهت دینی و عبادی خوب بود. بلکه همانطور که صفت مطاع بودن برای پدر و مادر یا رهبر صفت اخلاقی نیک است، مطاع بودن نسبت به خدا نیز صفت نیکی است؛ بلکه اطاعت از خدا والاترین اطاعت ها است. بنابراین کارهای دینی، یک کارهای اخلاقی است؛ چون صفات نیک اخلاقی می سازد.

علامه طباطبائی می فرمایند: «روح توحید در اخلاق کریمه ای که دین اسلام دعوت به آن کرده ساری و جاری است و روح اخلاق نیز در اعمالی که افراد مجتمع مکلف به انجام آن شده اند، منتشر است. پس همه اجزای دین اسلام اگر خوب تجزیه و تحلیل شود، به توحید بر می گردد و توحید اگر به حال ترکیب در آید، به صورت اخلاق و اعمال در می آید. اگر توحید از مقام عالی اعتقادی فرو آید، اخلاق و اعمال می شود و اگر اخلاق و اعمال از درجه نازل خود بالاتر روند، توحید خواهند بود.» (طباطبائی محمدحسین، ۱۳۸۰، ج ۱: ۵۰۰).

پیامبر اسلام مبین اخلاق است و مکارم اخلاق را بیان می کند خدا را به عنوان خالق انسان و موجودات معرفی می کند و از انسان می خواهد که در کنار اخلاق فردی و اجتماعی اخلاق الهی داشته باشد و این از مکارم اخلاقی است.

اخلاق دانی یک اخلاق دنیایی است و سمت و سوی دنیایی دارد؛ و لکن دین یک اخلاق عالی و اخروی است همانطور که امام حسین (ع) می فرماید: «اگر دین ندارید و از معاد نمی ترسید پس در دنیای خود آزاده مرد

باشید» (مجلسی محمدباقر، ج ۴۵: ۵۱) که قسمت اول در مورد دین و آخرت است؛ ولیکن قسمت دوم در مورد دنیا است.

می توان گفت واژه اخلاق در مورد صفات و رفتارهای انسان با لحاظ جنبه تأثیر در سعادت و کمال است و واژه دین در مورد صفات و رفتارهای انسان با لحاظ جنبه حرکت در جهت عبدیت خداوند.

از عباراتی که می توان بطور ضمنی تفاوت اخلاق و دین را از جهت رنگ انگیزه انجام اعمال از آن استفاده کرد و به کمک طلبد؛ این سخن بعضی از محققین معاصر است که: «صرف انجام کار اخلاقی از آن جهت که اخلاقی است، برای رشد و کمال کافی نیست. کار حق را باید با انگیزه و نیت حق انجام داد. انگیزه متعالی و حق در سایه دین حاصل می گردد» (فتحعلی، ۱۳۷۸: ۱۰)

ثالثاً دایره و محدوده موضوع (یعنی رفتار) نیز متفاوت است و ممکن است در یکی گسترده تر از دیگری باشد چه از جهت واقع که اخلاق واقعی را با دین واقعی مقایسه کنیم و چه از جهت نوع مکاتب اخلاقی و انواع دین.

در مکاتب اخلاقی محدوده رفتارهای خوب و بد فرق می کند و در ادیان نیز صبغه عبادی از جهت زمینه وسعت متفاوت است و در بعضی موارد منحصر به پرستش خاص است و در بعضی از موارد در محدوده فردی و اجتماعی، آن هم با وسعت های مختلف وارد می شود. در اسلام، موضوع دین گسترده تر از اخلاق است. موضوع اخلاق رفتارهایی است که ذاتاً بدون صبغه عبادی خوب یا بد است؛ ولیکن در دین یک سری اعتباریات وجود دارد. «دین الله» صبغه عبادی را در همه رفتارهای انسان اعم از فردی، جمعی، سیاسی، اقتصادی و... در بر می گیرد. علاوه بر این که یکسری اعتباریات هم دارد که به عنوان خوب یا بد تلقی می شود که در خصوص عبادت خاص (پرستش) است.

گاهی گفته می شود: «رابطه اخلاق و دین رابطه جزء و کل است. یعنی یک رابطه ارگانیکی است؛ مثل تنه درخت نسبت به کل آن، دین یک ریشه دارد و یک تنه و شاخ و برگ و میوه، ریشه دین همان عقاید است، تنه اش اخلاق است و احکام هم شاخ و برگ یا همان میوه هایش». (مصباح، محمدتقی، ۱۳۷۸: ۳۷)

اخلاق از دین جدا نیست نه از اعتقادات دینی و نه از دستورات دینی، نه تنها جدا نیست که ما در هیچ مورد بی نیاز از دین نیستیم. (مصباح، محمد نقی، ۱۳۷۶: ۱۹۹)

با توجه به رابطه مفهومی که در اینجا ذکر کردیم، این سخن با اشکال مواجه می شود. زیرا اولاً: ما در دین اعتقادات و احکام را از اخلاق جدا نمی دانیم و دین را اخلاق متعالی می دانیم؛ اما در مورد اعتقادات باید گفت: همانطور که اعضا مختلف بدن افعال و اعمالی دارند، قلب هم افعالی دارد؛ مثل تصدیق (ایمان قلبی) تسلیم، حب خدا، رضا، عقد [اعتقاد] از این رو کسی که این افعال مکرر از او سر می زند صفات اخلاقی [از نوع اخلاق متعالی] برای او حاصل می شود. پس اعتقاد و تصدیق صفات نفسانی خاصی را به وجود می آورد که از نوع اخلاق است. و این بخاطر اهمیت فعل ایمان و اعتقاد است که جداگانه مورد توجه قرار گرفته است؛ نه چیزی جدای از اخلاق باشد.

اما احکام در حقیقت معلوماتی است که در بعد خاصی از رفتارهای اخلاقی بحث می کند. به تعبیر دیگر: حول محور اخلاق معلوماتی است، بعضی در مورد اهمیت، بعضی در مورد آثار، بعضی در مورد آفات، و بعضی در مورد چگونگی انجام آنها [فقه و احکام]، و چون بحث از چگونگی افعال اخلاقی انسان اهمیت زیادی دارد، جداگانه مورد بحث قرار گرفته است و احکام روش انجام اعمال اخلاقی است.

از طرف دیگر در مقایسه و سنجش رابطه جزء [اخلاق] با کل [دین] نباید سراغ مقایسه جزء با جزء رفت. اگر فرض کنیم که اخلاق و عقائد و احکام اجزاء تشکیل دهنده دین هستند و بعد بخواهیم اخلاق را با عقائد و احکام بسنجیم این مقایسه و سنجش رابطه جزء با جزء است نه جزء با کل پس این سنجش که اخلاق از دین جدا نیست، نه از اعتقادات دینی و نه از دستورات دینی، از اساس اشکال دارد. اما آیا واقعاً اخلاق مشیر به مفهومی است که جزء دین است یا آنکه مشیر به مفهومی است که مستقل از مفهوم دین است حتی جزء آن هم نیست؟

۲-۴- رابطه مصداقی

دین و اخلاق هر چند که در مفهوم متباین و از هم جدا هستند؛ ولی در مصداق خارجی مفاهیم آنها اتحاد وجود دارد؛ مثل سعادت و کمال که دو مفهوم متباین هستند، سعادت دلالت بر مفهومی غیر از مفهوم کمال دارد؛ و لکن در مصداق ملازم هم هستند و همراه کمال سعادت است و همراه سعادت کمال، هر چه انسان کاملتر باشد، سعادت مندتر خواهد بود و بر عکس. لکن اینجا کمی تفاوت و محدودیت است. از این رو باید گفت: اتحاد اشتراکی دارند یعنی در بعضی موارد متحد می شوند. و به تعبیر منطقی عموم و خصوص من وجه هستند. جایی که اخلاق هست، ممکن است دین باشد و ممکن است نباشد؛ و لکن هر جا دین است، حتماً اخلاق هست. برخلاف سعادت و کمال که با هم تطابق دارند.

در بسیاری موارد، اخلاق بمعنای «صفات و رفتارها از جهت خوبی و بدی» در تحقق خارجی «یعنی تخلق به صفات از طریق رفتارها» مستقل از دین به معنای «رفتارها و صفات از جهت عبادت خدا و پاداش و جزای اخروی» تحقق می یابد. زیرا انسان می تواند بدون آنکه به عمل رنگ و صبغه عبادی بزند و به جزاء الهی توجه داشته باشد صفات خوب و بد را در خود ایجاد کند و رفتارهای خوب و بد را انجام دهد.

اما دین اسلام در تحقق خارجی همراه با تحقق اخلاق است؛ زیرا اگر رفتارهای خوب با تبت عبادت و اطاعت خداوند انجام شود و رفتارهای بد به تبت عبادت و اطاعت خدا ترک شود، دین تحقق یافته و در ضمن آن اخلاق هم تحقق یافته است، صفات فاضله حاصل و صفات رذیله دور گردیده است. مینا و ریشه این سخن این است که: اخلاق به رفتار خوب و بد حاصل می شود؛ و لکن دین که روش عبادت است، صرفاً به خوبی ها حاصل می شود. در طرف اخلاق، ما اخلاق را داریم و نبود اخلاق را و اینکه اخلاق به خوب و بد هر دو حاصل می شود و نبود اخلاق نبود صفات خوب و بد و کار خوب و بد است؛ اما در جهت دین، ما دین را داریم و بی دینی را. خوبی ها باعث دین است و بدی ها باعث بی دینی. در طرف اخلاق هر جا اخلاق حسنه است، ممکن است دین وجود داشته باشد و ممکن است وجود نداشته باشد. و هر جا که اخلاق سیئه باشد در

همان مورد خاص دین تحقق ندارد. در طرف دین می توانیم بگوئیم هر جا دین است اخلاق حسنه هم وجود دارد؛ ولکن هر جا که دین نیست، ممکن است اخلاق حسنه وجود داشته باشد و ممکن است وجود نداشته باشد. پس نمی توان بطور عام گفت که آیا اخلاق ملازم با دین است، بلکه باید گفت آیا اخلاق نیک ملازم دین است و اخلاق بد ملازم بی دینی است یا این طور نیست.

از روایات اسلامی این مقدار معلوم می شود که اخلاق حسنه از دین استقلال دارد به این معنا که می شود بدون تحقق دین اخلاق حسنه وجود داشته باشد.

از علی (ع) نقل شده که فرمود:

«حتی اگر اعتقادی به بهشت و جهنم نداشته باشیم، باز سزاوار است که به فضایل اخلاقی آراسته شویم زیرا این فضایل خود مایه توفیق است. (امینی و جوادی، ۱۳۷۹: ۲۷)

امام حسین در واقعه کربلا در آخرین لحظات که در حال جان دادن بود چون شنید سپاه دشمن به خیمه ها حمله ور شده اند؛ فرمود: «ویلکم یا شیعه آل سفیان ان لم یکن لکم دین و کنتم لاتخافون المعاد فکونوا احراراً فی دنیا کم». وای بر شما ای پیروان آل سفیان اگر دین ندارید و از روز معاد نمی ترسید، پس در دنیای خود آزاده مرد باشید» و اگر خود را عرب می دانید، به نیاکان خود فکر کنید، بیندیشید و شرف انسانی خود را حفظ نمائید. (مجلسی محمد باقر، ج ۴۵: ۵۱)

شمر فریاد زد، ای پسر فاطمه چه می گویی امام فرمود: «می گویم من با شما می جنگم شما با من، زنها تقصیری ندارند از گمراهان و متجاوزین خود جلوگیری کنید و تا زنده ام متعرض حرم من نشوید». شمر فریاد زد، ای فرزند فاطمه این حق را به تو می دهم، درست می گوئی. آنگاه شمر به سپاه خود خطاب کرد و فریاد زد همه متوجه حسین شوید و کار او را تمام کنید که به جانم سوگند او هم او بزرگ و شریفی است. (طبری محمد بن جریر، ج ۷: ۳۵۸)

هر چند این جملات مبتنی بر مبنای فکری امام (ع) بر اساس وحی است، با این حال جدائی دین از اخلاق را نیز می توان از آن استفاده کرد.

امام باقر (ع) فرمود: «در یکی از جنگها، رزمندگان اسلام گروهی از دشمن را اسیر کرده و به حضور پیامبر (ص) آوردند (اسیرانی که قتل آنها لازم یا روا بود) پیامبر (ص) دستور داد، تا آن اسیران را به قتل برسانند ولی آن حضرت در بین آنها، یک نفر را از صف اعدام شدگان خارج کرد و او را عفو نمود. او از آن حضرت پرسید، چرا مرا آزاد ساختی؟ پیامبر فرمود: «جبرئیل از طرف خداوند، به من خبر داد که تو دارای پنج خصلت نیک هستی که خداوند و رسولش، آن خصلت ها را دوست دارند و آنها عبارتند از: ۱- غیرت بسیار زیاد نسبت به خانواده ات ۲- سخاوت ۳- نیک خلقی ۴- صداقت (راستگویی) ۵- شجاعت». آن اسیر آزاد شده، وقتی این سخن را شنید، اسلام آورد و در اسلام خود استوار و ثابت قدم بود تا اینکه در یکی از جنگهای اسلامی، در رکاب رسول خدا (ص) به درجه شهادت رسید. (صدوق محمدبن علی ۱۳۷۵، ج ۱: ۱۳۶)

بنا بر این روایت ممکن است، کسی در زندگی دین نداشته باشد و رفتارهایش دارای صبغه بندگی خدا نباشد؛ اما آراسته به یکسری فضائل اخلاقی باشد.

۳-۴- ر ابطه حکمی

ما هم در معلومات اخلاقی (اخلاق دانی) و هم در معلومات دینی (اخلاق متعالی) احکام خوبی و بدی را مشاهده می کنیم.

چون موارد خوبی و بدی را در اخلاق و دین بررسی می کنیم، درمی یابیم «خوب هر عملی است که رنجی را برطرف کند و باعث آرامش شود و یا اینکه باعث لذتی شود و یا اگر هم رنج و هم لذت دارد، لذتش بیشتر باشد. و بد هر عملی است که باعث رنج و سلب آرامش شود و یا باعث از بین رفتن لذتی شود و یا اگر هم رنج دارد و هم لذت، رنجش بیشتر باشد» پس از جهت مفهوم، خوبی و بدی در اخلاق و دین اتحاد دارند. لکن در مصادیق خارجی و رفتارهای مختلف اتحاد حداکثری دارند، یعنی در اکثر موارد خوب و بد دینی و اخلاقی تداخل و اتحاد دارند. آنچه در مورد اثر دنیایی خوب است (در اخلاق دانی) در مورد اثر اخروی هم خوب است و آنچه در مورد اثر دنیوی بد است در مورد اثر اخروی هم بد است. در تداخل، آنچه از رفتارها در مورد اثر دنیایی (در معلومات اخلاق دانی) حکم به خوبی آن شده، در اثر اخروی (در معلومات اخلاق متعالی)

نیز حکم به خوبی آن شده و آنچه حکم به بدی آن شده در معلومات دینی هم حکم به بدی آن شده، مثل خوبی ازدواج، شکر منعم، کسب علم، انفاق و... و بدی زنا، غیبت، دروغ و....

لکن در بعضی موارد تفارق و در بعضی موارد تعارض پیدا کرده اند. تفارق آن است که خوبی و بدی دینی و اخلاقی از هم جدا شوند و فقط یکی از آنها صدق کند که خود چهار صورت دارد:

۱- در جائی که عملی صرفاً خوبی ذاتی و اخلاقی داشته باشد و شرع برای آن پاداشی که همان لذت شرعی است، جعل نکرده است؛ مثل خوابیدن بدون توجه به هر گونه عوارضی مثل وضوء یا روزه ماه رمضان. زیرا این عمل از نظر اخلاق دانی ذاتاً خوب است و باعث سعادت و لذت نسبی است؛ اما شرع برای آن جعل پاداش نکرده است و حکم به عبادی بودن آن نکرده و حکم به خوبی آن از احکام اخلاق غیر متعالی است.

۲- در جائی که عملی صرفاً بدی ذاتی داشته باشد و برطرف کننده لذتی در آینده باشد و یا رنجی برای انسان ایجاد کند و نفعی هم به دنبال نداشته باشد؛ درحالی که شرع برای آن مجازاتی در نظر نگرفته باشد؛ مثل تطییر (فال بد زدن) که باعث ناراحتی انسان از نتیجه آن است؛ ولی شرع برای آن مجازات قرار نداده است.

و مثل قصابی که از جهت اخلاقی بد است، چون باعث صفت قساوت می شود. لکن از جهت دینی فعل قصابی بد نیست؛ یعنی رنجی و کیفری برای آن وضع نشده است. پس در ناحیه انجام مکروه با هم اتحاد ندارند؛ لکن در ناحیه ترک مکروه اتحاد دارند. زیرا ترک مکروه برای عبادت خدا، خوب است چون بر آن لذت و پاداش جعل می شود. و در اخلاق هم خوب است چون از رنج های آن پرهیز شده است.

۳- در جائی که عملی از نظر دینی خوب است و شرع برای آن جعل پاداش و لذت کرده است؛ ولی ذاتاً حسنی ندارد و ذات عمل بخودی خود در دنیا مفید لذتی یا برطرف کننده رنجی نیست همچون مواردی از عبادات مثل نماز با

ویژگی های خاص که جنبه تعبد و اطاعت دارد و مثل تعبد در ذکرها که باید به همان نحوه ای که دین دستور داده گفته شود .

۴- در جائی که عملی ذاتاً رنج آور یا برطرف کننده لذتی نیست؛ ولی شارع برای آن عمل مجازات رنج آور قرار داده و اگر انسان آن را انجام دهد او را مجازات می کند؛ مثل خود نمائی و ترک حجاب برای زن در نمازی که در خلوت می خواند که شرع آن را بد و مبطل نماز می داند .
گاهی احکام اخلاق دانی و عالی (اخلاق و دین) با هم تعارض پیدا می کند که دو صورت دارد :

۱- گاهی عملی ذاتاً در اخلاق انسانی خوب است؛ ولی شرعاً از جهت عبدیت خدا بد است و شرع برای آن رنج و مجازات قرار داده است. مثل عمل ماهیگیری یهودیان در روز شنبه و حرمت گوشت طیب برای یهودیان .
۲- گاهی عملی ذاتاً قبیح و رنج آور است؛ اما شرع به آن دستور می دهد و برای آن جعل پاداش می کند؛ مثل دستور به ذبح فرزند به ابراهیم پیامبر (صفات / ۱۰۲) که در این جریان کشتن فرزند به خودی خود عمل رنج آور و بدی است؛ ولی چون شارع به آن امر می کند، خوبی شرعی پیدا می کند و در اخلاق متعالی و دین حکم به خوبی آن می شود .

۴-۴- رابطه غائی

منظور از رابطه غائی اخلاق و دین، ارتباط در خصوص هدف یا اهدافی است که اینها برای آن هدف پایه گذاری شده اند. صفات و رفتارهای اخلاقی و دینی از جهت هدف با هم تمایز دارند؛ ولی ارتباط با یکدیگر هم پیدا می کنند .
در دین رفتار و صفات به هدف عبادت است، لذا صبغه عبادی نسبت به « غیر » دارد . اما در اخلاق هدف آراستگی نفسانی است و صفات و رفتارها صبغه انسانی دارد نسبت به خود یا دیگران. البته در دین الله [اسلام] عبادت هدف عالی است و آراستگی نفسانی هدف دانی [پایتتر] است؛ از این رو در دین همراه با هدف عالی هدف دانی هم محقق می شود .

در تشخیص اخلاق بمعنی معلومات اخلاقی از دین بمعنی معلومات دینی هم این معیار جاری است؛ یعنی معلومات اخلاقی به هدف ابتدائی که تزکیه نفس است، توجه دارد؛ ولی معلومات دینی به جنبه عبادی توجه دارد. البته در اسلام، معلومات دینی علاوه بر جنبه تزکیه به جنبه عبادت نیز توجه دارد.

فتحعلی می گوید: «از اهداف اخلاق، پیراستن نفس از پلیدیها و آراستن به فضائل، عدالت، امنیّت، رفاه، آرامش و زندگی سعادت‌مند برای انسان است. این اهداف و غایات در دین نیز وجود دارد؛ اما علاوه بر آن، رشد استعدادهای بی نهایت انسان از طریق عبادت در شکلهای گوناگون فردی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و ... با توجه به حیات پس از مرگ و جنبه جاودانگی و بقای روح از اهداف و غایات دین است. از این رو می توان گفت همه غایات اخلاق در دین وجود دارد اما برخی غایات دین در اخلاق به چشم نمی خورد». (فتحعلی، ۱۳۷۸: ۱۲).

خسرو پناه می گوید: «اداره زندگی فردی و اجتماعی انسان از اهداف دین به شمار می آید و این هدف تنها در پرتو مجموعه خاصی از دستورات اخلاقی تأمین پذیر است. پس دین بدون اخلاق نمی تواند به اهداف خود دست یابد». (خسرو پناه، ۱۳۸۳: ۳۳)

لکن با توجه به تعریفی که از اخلاق و دین ارائه شد که از موضوع واحدی برخوردارند که همان رفتار انسان است و تمایز آنها به صبغه و رنگ عمل است. می گوئیم دین بدون اخلاق هم این هدف را به وجود می آورد؛ زیرا موضوعات دینی همان رفتارهاست؛ ولکن با رنگ عبادی و اطاعت از خدا از این رو همان رفتارها با انگیزه ای قوی تر انجام می شود، لذا آن اهداف با دین محقق تر خواهد بود.

۵-۴- رابطه آثار

از جهت آثار، دین و اخلاق با یکدیگر مرتبط هستند.

۱-۵-۴- دین عامل متعالی شدن اخلاق: اخلاق برای آنکه با روح و طراوات باشد نیازمند به منبع و منشأ و نگرش متعالی و فوق طبیعی است، صرف

انجام کار اخلاقی از آن جهت که اخلاقی است، برای رشد و کمال کافی نیست. کار حق را باید با انگیزه و نیت حق انجام داد؛ انگیزه متعالی و حق در سایه دین حاصل می‌گردد. غرویان می‌گویند: «وقتی نیت های طولی برای فعل انسان تحقق پیدا کرد، ارزش کار بسته به آن نیت نهایی است. هرچه توجه نفس به یک شأن خاص از شئون وجودیش بیشتر باشد، همان شأن خاص در حیطه نفس قوی تر می‌شود. یعنی توجهات و نیتات نفس می‌توانند، بعدی از ابعاد نفس را تقویت و یا تضعیف کنند. اینجاست که نقش نیت در رشد یا سقوط اخلاقی آدم روشن می‌شود، حقیقتاً جرم اعمال ما نیست که نفس ما را ساقط یا صاعد می‌کند؛ بلکه توجه نفس به آن عمل است که موجب کمال یا تنزل روحی و اخلاقی ما می‌شود؛ پس رابطه و نقش نیت در فعل اخلاقی، یک رابطه حقیقی است. (غرویان، ۱۳۷۷: ۱۱۸)

۲-۵-۴- اخلاق ثمره تدین: دین داری و عمل به معلومات دین هم سبب پیدایش بندگی و هم باعث پیدایش اخلاق حسنه است. از آنجا که موضوع اولی در دین رفتارهای انسان و اصلاح آنها است، ثمره دین و بندگی خدا پیدایش صفات و ملکات نفسانی یعنی اخلاق است؛ پس اخلاق به معنای صفات از ثمرات لاینفک دین است. ولکن اگر کسی صفات اخلاقی را بدون نیت عبودیت خداوند در خود ایجاد کرد و اخلاق حاصل شد، ثمره اخلاق دین نیست و اگر رنگ بندگی به آن زد، در آن صورت دین است که باعث اخلاق شده، نه اخلاق صرف.

۳-۵-۴- اصلاح جامعه: از جهت تأثیر بر جامعه انسانی، دین و اخلاق از حیث تحقق نظم و انتظام در جامعه و تحکیم روابط انسانی و پایدار ساختن بنیادهای جامعه و دخالت در بقاء چنین نظم و استحکامی منشأ اثر هستند؛ ولکن اثر دین [دین الله] گسترده تر و قوی تر است. پس اینکه گفته شده (امید، ۱۳۷۴: ۱۳) از این جهت دین و اخلاق دارای وحدت هستند؛ اگر منظور صرفاً از جهت منشأ اثر بودن باشد درست است؛ ولی اگر منظور یگانگی از هر جهت در اثر است، سخنی ناصواب به نظر می‌آید. البته باید توجه داشت، این اثر را نمی‌توان

برای کلی دین و اخلاق بیان کرد؛ بلکه این اثر مربوط به جزئی از دین و اخلاق است که سمت و سوی اجتماعی دارد.

۶-۴- رابطة محتوایی

معلومات دینی و معلومات اخلاقی از نظر محتوا با هم مرتبط هستند؛ ولیکن معلومات دینی گسترده تر از معلومات اخلاقی است و در دین اسلام شاید بتوان گفت نسبت آنها عموم و خصوص من وجه است. زیرا چیزی مثل معلومات فلسفی اخلاق، در معلوماتی که رویکرد دینی دارد، جایی ندارد و از آن طرف معلوماتی که جنبه حقوقی دارد در معلومات اخلاقی جایی ندارد؛ یعنی در اخلاق متعالی «دین» معلومات فرعی بیشتری مطرح شده است. اما از مشترکات می توان به عنوان نمونه به موارد زیر اشاره کرد:

۱-۶-۴- **دعوت به فضایل اخلاقی**: هم در معلومات اخلاقی و هم در معلومات دینی دعوت به پرورش فضائل وجود دارد و همچنین در مقابل، دعوت به دوری از رذائل نیز وجود دارد. «همانا خداوند به عدل، و احسان و بخشش به نزدیکان امر می کند و از فحشاء و منکر و نهی (تجاوز به حقوق دیگران) باز می دارد، شما را اندرز می دهد، شاید متذکر شوید (نحل ۹/)

۲-۶-۴- **دعوت به تعدیل غرائز سرکش**: دعوت به تعدیل غرائز هم در معلومات دین وجود دارد و هم در معلومات اخلاقی. بخش مهمی از دستورات اجتماعی آئین اسلام مربوط به موضوع رهبری تمایلات درونی است. به عنوان مثال: در اعمال غریزه خشم، دفاع از جان و مال را لازم دانسته و کشته شدن در این طریق را شهید نامیده و در عین حال خونریزی بی هدف و تعدی فراتر از حد لزوم را ممنوع اعلام کرده: «اگر کسی بر شما تعدی کرد، به عنوان مجازات به همان اندازه بر او تعدی کنید و از زیاده روی در انتقام پرهیزید، خدا با پرهیزکاران است. (بقره ۱۹۴/)

در تعدیل غریزه جنسی امر به نکاح را در قرآن و سنت مشاهده می کنیم و رهبانیت مسیحی بدعت خوانده شده است، و از زنا نهی کرده است. میل و علاقه به مال که یک امر غریزی است، مورد توجه قرار گرفته و به کار و کسب تشویق کرده و بر ثروت حلالی که انسان پس از خود به

جای می گذارد، نام خیر گذاشته است «ان ترک خیراً» (بقره ۱۸۰) و دنیا خواهی را مورد سرزنش قرار داده است.

۷-۴- رابطه ضمانتی یا پشتوانه ای

هم در معلومات اخلاقی و هم در معلومات دینی صحبت از ضمانت اجرای دستورات اخلاقی و دینی به میان آمده است. در هر دو جا انسان مسئول قلمداد شده است.

یکی از مباحث فلسفه اخلاق، مسئولیت اخلاقی است. بحث اساسی در این مقوله این است که در این مسئولیت سائل کیست؟ انسان در برابر چه کسی و چه مقامی مسئول است برخی انسان را در برابر جامعه مسئول می دانند، پاره ای معتقدند که انسان در برابر وجدان سائل است، بعضی آدمی را در برابر طبیعت مسئول می دانند. در معلومات اسلامی نیز انسان یک موجود مسئول تلقی شده است. از دیدگاه اسلام انسان تنها در برابر یک مقام بالاصاله مسئولیت دارد و آن مقام ربوبی است و همه مسئولیت های دیگر انسان در راستای این مسئولیت اصلی و پرتوی از آن محسوب می شود. « وَ قَفُّوْهُمْ اَنْهُمْ مَسْئُوْلُوْنَ ؛ و بازداشتشان نمایند که آنها مسؤولند» (صافات ۲۴) « ثُمَّ لَتَسْتَأْنِیْ یَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِیْمِ ؛ سپس در همان روز است که از نعمت [روی زمین] پرسیده خواهید شد » (تکواثر ۸) « فَوَرَبِّكَ لَنَسْئَلَنَّهُمْ اِجْمَعِیْنَ عَمَّا كَانُوْا یَعْمَلُوْنَ ؛ پس سوگند به پروردگارت که از همه آنان خواهیم پرسید، از آنچه انجام می دادند» (حجر ۹۲).

طرح مسأله پاداش و کیفر اخروی در معلومات دینی به عنوان ضمانت اجرای دستورات دینی مسئله ای است که اختصاص به اخلاق متعالی (یعنی دین) دارد؛ لکن در معلومات اخلاقی هم برای تخلُّق به فضائل و پرهیز از رذائل تشویق و تنبیه دنیائی مطرح شده است؛ لکن تأثیر آن در برابر پاداش و کیفر اخروی ناچیز است.

بسیاری از کارهای اخلاقی نیاز به ضمانت اجرایی دینی ندارد؛ بلکه ستایش و سرزنش اجتماعی و دنیایی برای آنها کفایت می کند. اما این نباید سبب شود که کسانی گمان کنند، همه کارهای اخلاقی چنینند و نیازی به ضمانت اجرایی دینی نیست.

گاهی مسأله ضمانت به صورتهای دیگر مطرح می شود؛ مثلاً گفته می شود که اعتقاد به بهشت و دوزخ ضمانت عمل بر طبق اصول اخلاقی و تخلُّق به اخلاقیات است.

سبجانی می گوید: «اخلاق متکی به مذهب و اعتقاد به پاداش و کیفرهای روز بازپسین، مجری و پشتوانه اصول اخلاقی می باشد» (سبجانی، ۱۳۷۸، ص ۳۱: ۱۲) و می گوید: «عقیده انسان ضامن اجرای ارزشهای اخلاقی است؛ زیرا غالباً اصول اخلاقی بر خلاف تمایلات درونی و خواسته های نفسانی انسان است، چشم پوشی از لذایذ مادی بدون یک انگیزه درونی نیرومند امکان پذیر نیست؛ به ویژه این که هیچ نوع بازخواستی برای انجام کارهای خلاف اخلاق در کار نباشد و اگر هم در کار باشد کسی از آن آگاه نخواهد شد. پس اخلاق منهای دین بسان اسکناس بدون پشتوانه ارزی است.» (سبجانی، ۱۳۷۸، ش ۳۲: ۱۷)

علامه طباطبائی می گوید: «ایمان ضامن اخلاق است.» (طباطبائی، ج ۱۱:

۲۱۰)

ونراقی می گوید: «آدمیان برای اخلاقی زیستن به انگیزه های دینی نیازمندند. دانستن حقایق و اصول اخلاقی به تنهایی برای اخلاقی زیستن کافی نیست اگر ایشان اصول اخلاقی را فرمان خداوند بدانند در آن صورت می دانند که سرپیچی از آن اصول عقوبت دردناکی را برایشان به همراه خواهد آورد و برعکس اگر بر وفق آن اصول زیست کنند، از مواهب و نعمات جاودانه بهره مند خواهند شد.» (نراقی، ۱۳۸۵: ۴۹)

خسرو پناه می گوید: «بر اساس روانشناسی انسان، نیز می توان گفت که بسیاری از انسان ها با تشویق یا تنبیه به انجام کارهای خوب و ترک کارهای بد رغبت پیدا می کنند. آموزه های دینی و اعتقاد به عدالت الهی و حسابرسی به اعمال بندگان در معاد، اصول و ارزش های اخلاقی را الزام آور می کند» (خسروپناه، ۱۳۸۳: ۳۴) و می گوید: «فواید دنیایی و آخرتی افعال اخلاقی، آدمیان را به سمت عمل به ارزش های اخلاقی سوق می دهد و دین در شناسایی فواید دنیایی و آخرتی آنها موثر است» (همان)

در خصوص این نیاز مطرح شده در خصوص اخلاق و دین چند نکته باید مورد توجه قرار گیرد:

۱- طرح ایمان به طور کلی به عنوان پشتوانه اخلاق از جهت ضمانت صحیح نیست؛ بلکه باید دقیقاً تصریح کرد که ایمان به جزای الهی است که ضمانت اجرای اخلاقیات است.

۲- بنابر مبنایی که ما در تعریف دین و اخلاق ارائه دادیم، دین روش بندگی خدا به انگیزه جزای الهی است و اخلاق صفات نفسانی و انجام اعمال خوب و ترک کارهای بد به انگیزه ای غیر از عبادت و اطاعت خداوند است. در این صورت کسی که کارهای خوب را انجام می دهد و کارهای بد را ترک می کند و صفات نفسانی خوب را ایجاد می کند و بدیها را از خود دور می کند، از آن جهت که توجه به جزای الهی و عبادت خداوند دارد، این دین می شود و دیگر اخلاق نیست. زیرا تفاوت رفتار اخلاقی و رفتار دینی در صبغه و رنگ عمل است و به تعبیر دیگر این همان اخلاق متعالی است و دیگر اخلاق دانی نیست تا آنکه در رابطه دین و اخلاق بگوئیم. اعتقاد دینی پشتوانه اخلاق است، حتی خود این اعتقاد از اخلاق متعالی است، این خود دین است. زیرا اگر ما اخلاقیات را از دین جدا کنیم چیزی نمی ماند که دین و روش عبادت خداوند را تشکیل دهد.

۳- اگر گفتیم در اینجا اخلاقیات جزء دین است و انسان در عین اینکه دین دارد و کار را برای خدا و اطاعت از او انجام می دهد، متخلّق به اخلاق هم می شود، اشکال دیگری پیش می آید که این ضمانت، ضمانت بعض از رفتارهای دینی (فعل قلبانی اعتقاد) از بعض دیگر است نه اخلاق مستقل از دین. یعنی اینجا مقایسه دو شئی مستقل از هم نیست و مقایسه جزء [اخلاق] و کل [دین] هم نیست؛ بلکه صرفاً مقایسه جزء [اخلاق] با جزء دیگر [اعتقاد و ایمان] است که البته از نظر ما اخلاق به معنی رفتارها، شامل ایمان هم می شود؛ بلکه افضل اعمال اخلاقی است. در این صورت مقایسه جزء اخلاق با جزء دیگر است، البته اجزاء اخلاق متعالی.

به علاوه وقتی که اخلاق را با اعتقاد مقایسه کردیم، پس دین چیست؟ دیگر چیزی در تحت عنوان دین نمی ماند که بگوئیم رابطه اخلاق و دین.

از این رو بهتر است این رابطه را اینگونه تقریر کنیم که در دین که یک اخلاق متعالی است، رفتار اعتقادی قلب، در پیدایش رفتارهای دیگر دینی نقش دارد و از اینرو این رفتار با منشأ شدن برای رفتارهای دیگر سبب پیدایش اخلاقیات می شود و این اختصاص به اخلاق متعالی [یعنی دین] دارد و در اخلاق دانی که سمت و سوی صرفاً انسانی دارد، این طور نیست. بلکه اخلاق به عنوان صفات نفسانی، ثمره رفتارهای دینی است که منشا آن رفتار قلبی اعتقاد و ایمان به پاداش و کیفر است.

گاهی پشتوانه بودن اعتقاد و ایمان به خدا از اخلاق، به صورتهای دیگر تقریر می شود. محمد تقی مصباح می گوید: «ارزش اخلاقی فعل اختیاری انسان، تابع تأثیری است که این فعل در رسیدن انسان به کمال حقیقی انسان دارد. هر اندازه کار در آن کمال موثر باشد، ارزنده خواهد بود. از سوی دیگر کمال حقیقی انسان نیز تقرب به خدا است و تقرب به خدا بدون اعتقاد و ایمان به او ممکن نیست.» (مصباح یزدی، ۱۳۷۷: ۱۶۹) و مجتبی مصباح می گوید: «از نظر اسلام، تنها عملی دارای ارزش مثبت است که به نیت تقرب به خداوند متعال انجام شود. از آنجا که نیت تقرب بدون ایمان به خدا ممکن نیست، می توان گفت منشأ و حد نصاب ارزش در نظام اخلاقی اسلام، ایمان است؛ یعنی در این نظام ارزشی، تنها افعالی ارزشمند شمرده می شوند که از ایمان به خدا سرچشمه گرفته باشند.» (مصباح یزدی، ۱۳۷۷: ۱۵۷)

لکن در اینجا نیز بنا بر مبنای ما این اشکال پیش می آید که این پشتوانه بودن اعتقاد و ایمان را در اخلاق متعالی نشان می دهد، نه در اخلاق دانی. بلکه اخلاق به عنوان صفت نفسانی هر چند به صبغه الهی باشد، بر اعتقاد و ایمان به خدا، مرتب است؛ ولیکن اگر آن را در مقابل صفات نفسانی ناشی از عبدیت خدا گرفتیم، در این صورت ایمان و اعتقاد به معاد و پاداش و کیفر ارتباطی با اخلاق غیر متعالی ندارد.

ثانیاً اگر ارزش به معنای ما بازاء و پاداش باشد که در معامله با خدا و تجارت با خدا همین طور است، پس این ارزش دینی است نه ارزش اخلاقی. حسن و قبح

دینی [با جنبه دینی و عبادی] ارزش دارد و حسن و قبح اخلاقی [بدون انگیزه عبادی] هم ارزش دارد و آن اثر دنیائی است که بر عمل و صفت بار می شود. اما اگر منظور مطلوبیت باشد، حسن و قبح اخلاقی بدون دین مطلوب انسانها هست، مطلوب خداوند و پیامبر و امام معصوم نیز هست و اگر حسن و قبح جنبه عبادی و دینی گرفت، در آن صورت هم مطلوب خداوند و پیامبر و امام است. پس اتحاد در وصف لازم می آید، نه وابستگی ارزش عمل اخلاقی به ایمان. و اگر منظور از ارزش مندی «خوب بودن» باشد در این صورت اعمال و صفات بدون صبغه دینی و عبادی متصف به وصف خوب بودن می شوند و با صبغه دینی هم متصف می شوند، پس باز وحدت در وصف دارند. یعنی وصفی که در هر دو هست؛ لکن وابستگی نمی آورد. در این صورت اگر ارزش به معنای خوب باشد، دیگر بحث از بدی ها در این مقال جایی پیدا نمی کند؛ یعنی نمی توان از رابطه بدی های اخلاقی و بدی های شرعی یاد کرد.

۸-۴- رابطه مبنایی یا ثبوتی

در رابطه مبنایی، این مطلب بررسی می شود که مبنای اخلاق و دین چیست؟ آیا یکی مبنای دیگری است یا آنکه هر کدام مبنایی جدا دارند و یا آنکه هر دو یک مبنایی دارند؟

صادقی می گوید: «دین وابسته به اخلاق است؛ چون اگر چیزی ذاتاً خوب نباشد، خدا به آن امر نمی کند و اگر ذاتاً بد نباشد خدا از آن نهی نمی کند همانطور که در داستان سؤال سقراط از اوئیفرن در مورد امر الهی گفته شده است». (صادقی، ۱۳۷۸، ص ۶)

گاهی برعکس آنچه گفته شد، اتکای متافیزیکی اخلاق به دین مطرح می شود. مقصود از اتکای متافیزیکی این است که احکام اخلاقی به لحاظ وجودی قائم به دین است. اگر دین نبود، چیزی به نام اخلاق هم وجود نداشت. مهمترین نظریه ای را که در مقام توضیح اتکای متافیزیکی اخلاق بر دین مطرح شده، می توان نظریه حکم الهی نامید که می گوید خوب و بد یکسره تابع اراده و حکم خداوند است.

طرفداران نظریه امر الهی معتقد هستند که اخلاق در مقام ثبوت اوامر و نواهی اخلاقی و اثبات و تصدیق باورهای اخلاقی به دین حاجتمند است. افزون بر این که دین و اعتقادات دینی پشتوانه ای لازم برای اجرای احکام اخلاقی است.

در این خصوص به چند نکته اشاره می شود:

اولاً استقلال اخلاق از دین، غیر از مبنا بودن اخلاق برای دین و به تعبیر دیگر وابستگی دین به اخلاق است.

ثانیاً، معنای اخلاق این نیست که خوبی و بدی اشیاء ذاتی است تا آنکه بعداً نتیجه گرفته شود، چون خدا به خوبی امر می کند و از بدی نهی می کند، پس دین مبتنی بر اخلاق است. بلکه وجود خوبی و بدی، مبنای اخلاق فاضله و رذیله است. یعنی چون صفات و رفتارها خوب و بد هستند انسان ها باید خود را متصف به صفات خوب و تزکیه از صفات بد کنند و رفتارهای خوب را انجام دهند و رفتارهای بد را ترک کنند. و از سوی دیگر همین مسأله خوبی و بدی مبنای دین است یعنی احکام و اوامر و نواهی الهی از آن جهت است که بعضی رفتارها خوب و بعضی بد هستند.

از آنجا که معمولاً در اخلاقیات احکام اخلاقی به وسیله عقل صادر می شود، باید گفت: خوبی و بدی، مبنای احکام و اوامر عقل انسان در اخلاقیات و مبنای احکام دینی خداوند در دستورات دینی است. پس اخلاق و دین مبنای واحد دارند و آن خوبی و بدی رفتارها بطور ذاتی است.

ثالثاً، مبنای خوبی و بدی و سپس دین و اخلاق انسان، خُلق الهی است. خداوند جامع صفات و اخلاق حسن و منزّه از صفات قبیح است. او قادر بر فعل خیر و شر بوده و می تواند ظلم کند و باعث رنج و شقاوت انسان شود و می تواند مرتکب خیر شود؛ و لکن یکسر متصف به صفات خیر بوده و صفات خیر منشأ امور و افعال خیر است. انسان صفاتش از افعالش منشأ می گیرد؛ اما خداوند متعال افعالش از صفاتش منشأ می گیرد. افعال او باعث ایجاد اخلاق او نمی شود؛ بلکه اخلاق او باعث افعال او می شود.

اما اینکه ما از صفات خدا تعبیر به خلق الله می کنیم، از آن جهت است که در روایات این تعبیر آمده است؛ مثلاً علی (ع) می فرماید: «انَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ لَخُلُقَانٍ مِنَ خُلُقِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ» [نهج البلاغه خ ۱۵۶: ۲۱۹]

نتیجه اینکه چون منشأ خوبی و بدی صفات ازلی خداوند است و به تعبیر دیگر خلق الله است، پس اخلاق بطور عام (اعم از خلق الله و خلق انسان) در مقام ثبوت مقدم بر دین است.

رابعاً خوبی و بدی ذاتی ابتداء مبنای دین و امر و نهی الهی قرار گرفته است؛ زیرا قبل از آنکه انسان باشد تا بخواهد به رفتارهایش متخلق به صفات گردد اول دین خلق شد؛ زیرا دین فطرت الله است و بعد انسان بر طبق آن خلق شده است. (فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا) به تعبیر دیگر خوبی و بدی قبل از آفرینش انسان لحاظ شده و برابر آن دین خلق شده است و برابر با دین انسان خلق شده است. حال اگر انسان با رنگ عبادی خوبی را انجام دهد و بدی را ترک کند دین می شود و اگر با صبغه انسانی باشد، اخلاق می شود. خدا روش بندگی خود را در انجام خوبی ها و ترک بدی ها قرار داده است و از انسان خواسته است که افعال خیر را با صبغه عبادی انجام دهد و افعال قبیح را با صبغه عبادی ترک کند (وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ)

بنا بر این نتیجه دیگری که حاصل می شود، این است که اخلاق به طور خاص یعنی اخلاق انسان در مقام ثبوت تأخر بر دین دارد؛ زیرا آنچه خدا از انسان خواسته اخلاق متعالی یعنی دین بوده و هدف خلقت، عبادت بوده است. از این رو اگر صبغه عبادی از اعمال جدا شود اخلاق دنیایی می شود؛ نه اینکه اگر به اخلاق دنیایی صبغه عبادی بخورد؛ دین می شود.

خامساً از آنجا که دین و اخلاق هر دو مخلوق عالم برتر هستند، از این رو در عالم برتر عینیت دارند. امید در تبیین نظر علامه طباطبائی می گوید: «از مجموع بیانات علامه می توان چنین استفاده نمود که هستی دارای مراتب طولی است. (و نیز عرضی) مراتب طولی هستی نسبت به همدیگر دارای رابطه علی - معلولی می باشند و وجود هر مرتبه مادون وابسته و قائم به مرتبه مافوق است. اخلاق نیز چون در نهایت قائم به حقایق این عالم است و حقایق عالم معلول مراتب عالی هستی است، پس نظام اخلاقی عالم نیز مانند دین معلول عالم برتر از خود است و دین و اخلاق در مراتب عالی هستی بصورت عینیت و وحدت تحقق دارند. دین

عین اخلاق و اخلاق عین دین است؛ هر دو موجود به یک وجود واحد می باشند.
(امید، ۱۳۷۴: ۹)

۹-۴- رابطه اثباتی

بحث در مقام رابطه اثباتی بحث از کشف معلومات دینی از معلومات اخلاقی و برعکس آن است. اینجا نیز ارتباط اخلاق و دین بستگی به انواع مکاتب اخلاقی و مکاتب دینی دارد. حالتهای مختلفی می تواند پیش بیاید. در بعضی موارد ممکن است معلومات دینی به کشف معلومات اخلاقی نپردازد. این درجائی است که دین را خود مردم اعتبار کرده باشند و چیزهایی را به عنوان روش عبادی معین کرده باشند. در بعضی موارد ممکن است معلومات دینی به کشف معلومات اخلاقی نپردازند و خوبی ها و بدیهای اخلاقی را کشف کنند. که گاهی وسعت آن کم است؛ مثل موردی که دین الهی، تحریف شده اش در اختیار مردم باشد یا آنچه که در آن دین الهی آمده باشد، محدود باشد و کامل نباشد. لکن گاهی ممکن است دین همه خوبی ها و بدی های اخلاقی را کشف کند و آن در زمانی است که دین الهی به طور کامل و بدون تحریف در اختیار مردم باشد. در معلومات دینی اسلام خوبی ها و بدی ها تحت عناوین « حسنات و سیئات » « صالح و فاسد » آمده است و باید ها و نباید ها به وسیله اوامر و نواهی دینی بیان شده است. پیامبر اسلام مبعوث شده که مکارم اخلاق را تمام کند؛ یعنی معلوماتی را در مورد مکارم اخلاق بیان کند یا آنها را در جامعه به وجود بیاورد یا خود را فردی متصف به آنها به عنوان الگو به کمال برساند. حالت اول علم اخلاق می شود [یعنی پیامبر آمده که معلومات اخلاقی را کامل کند] و حالت دوم و سوم خود اخلاق می شود. از آنجا که سخن مطلق است، می گوییم همه موارد را شامل می شود.

اما اگر دین الهی باشد، پس خداوند است که باید روش عبادی را شرع کند و معین سازد و معلومات اخلاقی نمی تواند مبین روش عبادی باشد. بلکه بعد از آنکه خداوند متعال به امر کلی به اعمال صالح برای بندگی خود امر کرد، اموری که در اخلاق صالح شمرده شده، می تواند جنبه عبادی و دینی پیدا کند؛ و لکن این بعد از امر الهی و معین شدن معلوم دینی است.

بله یک مطلب می ماند و آن اینکه معلومات اخلاقی ممکن است پایه و اساس برای کشف معلومات دینی شود؛ مثلاً پایه برای اثبات وجود خدا یا پیامبر یا معاد قرار بگیرند. از این رو در اینجا به بیان روابط معرفتی دین و اخلاق می پردازیم:

۱-۹-۴- خدا شناسی: دین روش بندگی خداوند است و اول آن معرفت و شناخت اوست. اصول اخلاقی در خدا جویی (انگیزه های شناخت خدا و ضرورت خدا شناسی) و در خدا یابی (اثبات وجود خداوند) نقش دارد. به عنوان مثال حکم اخلاقی سپاسگزاری انسان از ولی نعمت خود [و جوب شکر منعم]، مقدمه ضرورت شناخت خداوند بیان شده و یکی از دلایل ضرورت خدا شناسی ذکر گردیده است. از این رو محققین اسلامی آن را یکی از درجه های رابطه دین و اخلاق ذکر کرده اند. بعد از شناخت خداوند مسأله ایمان به او مطرح است. علامه طباطبائی می گوید: «ایمان به وسیله اخلاق کریمه حفظ می گردد» (المیزان، ج ۱۱: ۲۱۰) بنابراین می توان میان ایمان و اخلاق را به صورت تأثیر متقابل در نظر آورد.

۲-۹-۴- انسان شناسی: علم اخلاق عهده دار بیان خوبی ها و بدی ها و ارائه راههای کسب فضائل و ترک رذائل است و موضوع و معروض فضائل و رذائل، انسان است و لاجرم اخلاق بر انسان شناسی مبتنی است. آیا انسان حقیقتاً خود را می شناسد؟ آیا انسان توانسته و یا می تواند بر تمام زوایای وجودی خود واقف شود؟ تجربه و تاریخ نشان می دهد که بشر این توان را ندارد که همه نیازها، ابعاد و ریزه کاریهای وجود خود را بشناسد. اینجاست که نیاز به دین در قلمرو اخلاق و انسان شناسی مسلم و ضروری است. تعیین مطلوب نهایی انسان کاملاً به نگرش ما نسبت به انسان بستگی دارد. اگر انسان موجودی غیر قابل تغییر و تکامل (اخلاقی) باشد و یا تکامل وی در اختیار او و به انتخاب آگاهانه خودش نباشد، توصیه های اخلاقی برای حرکت به سمت نتیجه مطلوب و کسب ارزش اخلاقی بی معنا خواهند بود.

۳-۹-۴- مفهوم شناسی: کشف از مبادی تصویری یا ایضاح مفهومی و بیان چنین مفاهیم اخلاقی مانند خوب، بد، باید و نباید، از مسائلی است که در

معلومات دینی و اخلاقی در مورد آن سخن گفته شده است؛ هر چند در معلومات اخلاقی به کمک عقل و حس و نفس (وجدان) تا حدودی معنای خوب و بد ، فضیلت و رذیلت بیان شده است؛ لکن درک کامل و شفاف آنها از طریق معلومات دینی (اسلام) به علت مبتنی بودن بر وحی ممکن تر است.

۴-۹-۴- گزاره شناسی: کشف از مبادی تصدیقی و شناخت گزاره های اخلاقی نظیر انفاق خوب است ، عدالت خوب است ، دروغ بد است، در معلومات اخلاقی و معلومات دینی به چشم می خورد؛ لکن در معلومات اسلامی کاملتر از معلومات اخلاقی که توسط عقل تشخیص داده شده ، بیان گردیده است . و به تعبیری دین از مبادی تصدیقی اخلاق کشف می کند . هم در اخلاق و هم در دین از عناوین و مفاهیم کلی خوبی ها و بدی ها سخن گفته می شود. مثل اینکه عدالت خوب است، ظلم بد است . از طرف دیگر از مصادیق این عناوین هم سخن گفته می شود؛ لکن شناخت مصادیق در اخلاق به علت نقصان عقل بشر [که منبع اخلاق است] ناقص است؛ و لکن در اسلام که مبتنی بر وحی است به طور کاملتر آمده است . مثلاً آیا در جامعه حقوق زن و مرد باید کاملاً یکسان باشد یا باید تفاوتی بین آنها باشد و اگر باید تفاوتی باشد چه اندازه باید باشد و در چه مواردی باید باشد اینها را عقل به تنهایی نمی تواند کشف کند. از این رو با مراجعه به کتابهای مقدس و گفتار پیامبران و جانشینان آنان کار زیبا را از نازیبا باید باز شناخت. لکنها وزن نیز در این زمینه می گوید: «دین هم تا حدی اخلاق را تصدیق می کند و هم تا حدی آن را اصلاح می کند . قرآن می فرماید به معروف امر کنید ، با توجه به آن چیزی که عرف آن را به عنوان خیر می شناسد ، دین همچنین به ما می گوید که باید از برخی از امور پرهیز کنیم؛ مثلاً استفاده از مشروبات سکر آور ، در حالی که وجدان اخلاقی در این مورد حکمی روشن و کلی عرضه نمی کند». (لگنها وزن، ۷۷-۱۳۷۶: ۴)

البته توجه به این نکته نیز لازم است که پاره ای از گزاره های اخلاقی در فطرت و سرشت آغازین انسان ریشه دارد. دین علاوه بر کارایی خود در عرصه گزاره های اخلاقی و فرا عقلی در کشف ارشادی ارزش های اخلاقی فطری نقش بسزایی دارد .

شهید مطهری می فرماید: «خدا دو نوع قانون دارد. یک نوع قوانینی که آن قوانین را در فطرت انسان ثبت کرده است و نوع دیگر قوانینی که در فطرت انسان نیست؛ بلکه از همان قوانین فطری منشعب می شود و تنها به وسیله انبیاء بیان شده است. انبیاء علاوه بر اینکه قوانین فطری را تأیید می کنند، یک قوانین اضافه هم برای انسان می آورند». (مصباح یزدی، ۱۳۷۷: ۱۲۷)

نراقی می گوید: «اتکای معرفت شناسانه اخلاق بردین را به دو شیوه می توان فهمید ۱- قرائت حد اکثری از آموزه اتکای معرفت شناسانه، که عقل مطلقاً نمی تواند به پای خود هیچ حکم اخلاقی را کشف کند و در تمام موارد باید به منبع وحی اتکا کند. ۲- قرائت حداقلی از آموزه اتکای معرفت شناسانه که هر گاه عقل دلیلی برای تقبیح رفتاری خاص نمی یابد اما آن رفتار در متن دین تقبیح شده، باید فرض را بر آن بگذاریم که دلیلی برزشتی آن رفتار وجود دارد؛ اما ما از درک آن عاجزیم و چه بسا بعد ها آن دلیل را کشف کنیم. (نراقی، ۱۳۸۵: ۴۷) آنچه که در اینجا مورد نظر است، همان قرائت حداقلی از آموزه اتکای معرفت شناسانه است.

۵-۹-۴- **دلیل شناسی**: هم در اخلاق به تعلیل گزاره های تصدیقی پرداخته شده است و هم در دین و آئین اسلام با استدلال های معلومات دینی معلومات اخلاقی مورد تأیید قرار گرفته است.

۶-۹-۴- **غایت شناسی**: هدف و غایت اخلاق سعادت و کمال است و لکن هدف دین، بندگی خداوند است که در سایه آن سعادت و کمال حاصل می شود. اما اینکه سعادت و کمال چیست؟ در اخلاق، انسانها به کمک عقل و حس و نفس (وجدان) یک شناخت هایی را ارائه داده اند که با هم مختلف شده است. ممکن است کسانی کمال انسان را در همسازی با محیط بدانند یعنی کمال یک موجود زنده این باشد که با محیطش سازگار شود و یا آنطور که در نظریه ارسطو بیان شده، کمال را اعتدال قوای سه گانه، (غضبیه، شهویه، عاقله) بدانند.

در اسلام سعادت و کمال با توجه به حیات اخروی معنا می شود. سعادت حقیقی از نظر معلومات دینی اسلام عبارت است از نیل به بالاترین لذت در حیات پس از مرگ و کمال نهایی انسان قرب معنوی به خداوند است.

خسرو پناه می گوید: «از نیازمندیهای اخلاق به دین، نیازمندی در شناخت هدف اخلاق یعنی کمال و سعادت است و همچنین است، نیازمندی آن در کشف رابطه میان افعال اختیاری با کمال نهایی. پس اخلاق نیز به اصول و اعتقادات دینی و محتوای نبوت روحی نیاز دارد». (خسروپناه، ۱۳۸۳: ۳۵) از این رو و با توجه به این نیازمندی ها می گوید، اخلاق بر دین متوقف است. لکن بنا بر اینکه مستفاد از روایات و نظر مشهور اندیشمندان، اخلاق از دین استقلال دارد و بنا بر اینکه گفتیم اخلاق در مقابل دین در بحث «اخلاق و دین» یک اخلاق دانی و دنیایی است که منبع آن عقل و حس و نفس انسان است و دین (اسلام) یک اخلاق متعالی است که در آن روح بندگی و توجه به جزا می باشد؛ دیگر نمی توانیم بگوئیم اخلاق بر دین مبتنی است؛ زیرا اخلاقی که دانی و دنیایی است هدف آن هم یک کمال و سعادت دانی و دنیایی است و این مرز اخلاق و دین است. بله اگر گفتیم انسان طالب کمال نهایی و سعادت مطلق است، می گوئیم راه رسیدن به آن اخلاق متعالی است. دیگر نمی گوئیم اخلاق مبتنی بر دین است؛ بلکه کمال نهایی مبتنی بر دین است.

به تعبیر دیگر می گوئیم با توجه به اینکه کمال و سعادت دو نوع است دنیایی و نهایی اگر انسان کمال و سعادت نهایی را قبول نکند با اخلاق می تواند به کمال و سعادت نسبی و دنیایی برسد. و به تعبیر سوم اخلاق همان خلق و خوی انسانی است که اثرش تا قبل از قرب به خداوند است؛ ولیکن دین آن روش بندگی است که اثرش تا رسیدن به قرب خداوند است.

پس همانطور که کمال دنیایی ناقص است، اخلاق هم ناقص است. اگر کمال تام و نهایی خواستیم آن در گرو دین است. نه اینکه هدف اخلاق متوقف بر دین است.

راه کمال نهایی اصلاً اخلاق در مقابل دین نیست؛ بلکه راه کمال نهایی دین است از این رو نمی توان گفت که هدف اخلاق مبتنی بر دین است. هدف اخلاق نشان دادن راه وصول به سعادت و کمال دنیایی و معرفی خود آنها است و هدف دین، نشان دادن راه وصول به کمال نهایی و سعادت مطلق و معرفی آنها.

۱۰-۴- رابطه گزاره ای

گزاره های اخلاقی دو گونه بیان می شوند: به صورت انشایی و اخباری و هر دو حکایت از معنایی خاص دارند و دو واقعیت را بیان می کنند. وقتی گزاره ای به صورت اخباری است، نشان از یک تأثیر و تأثری در بین فعل و نتیجه دارد و زمانی که بصورت انشایی است، نشان از واقعیت تکلیفی انسان دارد.

در دین نیز گزاره ها بصورت اخباری و انشایی بیان می شود. آنگاه که بصورت اخباری است، نشان از واقعیتی دارد که بین فعل و نتیجه آن برای انسان، دارد و زمانی که انشایی است، تکلیف و وظیفه انسان را بیان می کند و انسان را مسئول جلوه می دهد.

مسعود امید می گوید: «دین مجموعه ای از گزاره های حقیقی است و اخلاق در زمره گزاره های اعتباری است. و ادراکات حقیقی و اعتباری دارای ارتباط تولیدی نمی باشد؛ یعنی گزاره های حقیقی گزاره های اعتباری را نتیجه نمی دهند اگر مقدمات ما حاوی امور حقیقی باشد، نمی توان از آنها گزاره های اعتباری را استنتاج نمود. برای مثال نمی توان از گزاره های «خداوند عادل است» یا «عدالت مورد امر یا محبت الهی است»، گزاره هایی از قبیل باید خدا را پرستش نمود یا باید عدالت ورزید یا عدالت حسن است، استنتاج نمود. پس بین دین و اخلاق ارتباط تولیدی حاکم نیست و ارتباط منطقی ندارند». (امید، ۱۳۷۴: ۸)

لکن با توجه به آنچه گفتیم اصالتاً ما هم در دین و هم در اخلاق دو نوع گزاره را در مورد رفتارها داریم که هر کدام از منشاء خاصی استنباط می شود. منشأ یکی حق است و منشأ دیگری تکلیف؛ نه اینکه یکی از دیگری استنتاج شود. پس اولاً ما در اخلاق و دین هر دو نوع گزاره را داریم و ثانیاً منشأ یکی دیگری نیست؛ بلکه هر کدام منشأ جدایی دارند.

به عبارت دیگر گزاره های اخباری در اخلاق با تعبیر حسن و قبح ناظر به رابطه علی و معلولی بین دو حقیقت عمل و کمال و سعادت انسان است. در دین اسلام نیز گزاره های اخباری با تعبیر حسن و قبح یا حسنات سیئات یا عمل صالح و فاسد ناظر به همان خوبی و بدی ذاتی است که مربوط به کمال و عدم کمال و

سعادت و شقاوت است. پس گزاره های اخباری در اخلاق و در دین الله از حیث متعلق و آنچه بدان ناظر هستند، دارای اتحاد خواهند بود. برخلاف باید و نباید؛ زیرا در دین الله ناظر به مسئولیت انسان در برابر خداوند و پاداش و جزای الهی است و به تعبیر دیگر ناظر به تکلیف انسان در برابر خداوند است اما در اخلاق «ناید» صرفاً ناظر به همان عدم کمال و شقاوت انسان و رنج دنیوی است و «باید» ناظر به کمال و سعادت و لذت و آسایش دنیوی است. از این رو آنچه که به طور عام گفته شده (امید، ۱۳۷۴: ۷) که مفاهیم و گزاره های دینی از حیث متعلق و آنچه بدان ناظر هستند، دارای اتحاد و بلکه وحدت خواهند بود صحیح بنظر نمی رسد.

۱۱-۴- رابطه منبعی

در خصوص کشف خوبی ها و بدی های اخلاقی منبع عقل و نفس و وحی نقش دارد و البته این به حسب واقع است؛ ولیکن از جهت معلومات اخلاقی بستگی به مکاتب اخلاقی دارد که آیا از معلومات وحیانی که جنبه دینی دارد، بهره بگیرد یا نه. ولیکن در کشف دین حق و معلومات آن صرفاً وحی دخالت دارد؛ زیرا روش بندگی را صرفاً وحی معین می کند و عقل و نفس نمی تواند روش بندگی را معین کند، مگر به استنباط از معلومات وحیانی و در غیر دین حق و «دین الله» دین و معلومات دینی جنبه اعتبار و جعل دارد و کشف عقلی و نفسانی هم نیست

۱۲-۴- رابطه ترویجی

معمولاً یکی از اصول موفقیت در هر کاری که در آن با مردم سروکار است، داشتن صفات اخلاقی نیک است. مهمترین این امور برخورد هدایتی با مردم و دعوت به سوی عبادت و بندگی خداوند است. لذا در تاریخ زندگی انبیاء می خوانیم که پیامبران دارای اخلاق نیک بوده اند. از این رو یکی دیگر از رابطه های دین و اخلاق در رفع نیازها، تأثیر اخلاق نیک در تبلیغ و ترویج دین ذکر شده است.

اخلاق پیامبر اسلام (ص) در هنگام تبلیغ دین اسلام در موفقیت او نقش چشمگیری دارد. «وَ أَنْكَرَ لَعَلِّي خُلِقَ عَظِيمٍ وَ رَاسْتِي كَمَا تَوْرَا خَوِي وَ الْاِسْتَا» (قلم

(۴/ «بِمَا رَحِمَهُ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَأَفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ؛ به (برکت) رحمت الهی در برابر آنان (مردم) نرم (و مهربان) شدی و اگر خشن و سنگدل بودی، از اطراف تو، پراکنده می شدند». (آل عمران ۱۵۹/)

ارزشهای اخلاقی در دوره جاهلیت به گونه ای بود که مردم با همان اخلاق رایج در دوره جاهلیت می توانستند این نکته را قبول کنند که پذیرفتن دین دارای ارزش اخلاقی است. گرچه مقتضیات اخلاقی اسلام، فراتر از اخلاق و یا دیدگاههای اخلاقی عصر جاهلیت است.

هنگامی که عرب ها در محضر پیامبر اسلام (ص) حاضر می شدند تا پیام دعوت ایشان را بشنوند، آنچه موجب تسلیم شدن و اسلام آوردن آنها می شد آن بود که می دیدند اوصافی که از خدا بیان می شود، اوصاف اخلاقی و قابل فهم و ستودنی و موافق با فطرت آنهاست؛ یعنی اگر زمینه فطری لازم را نداشتند و اصول اخلاقی دین را موافق با بخشی از اصول اخلاقی خود نمی یافتند هرگز به میثاق الهی گردن نمی نهادند و تسلیم خداوند نمی شدند.

دین نیز در دعوت به سوی ارزشهای اخلاقی از آن جهت که روش بندگی خدا به پشتوانه جزا و پاداش است، نقش مؤثری دارد.

۵- نتیجه

از آنجا که دین بنا بر آیات قرآن به «آئین و روش- رفتاری- انسان در بندگی خداوند» تعریف می شود و اخلاق به «صفات نفسانی- قلبانی- که متأثر از رفتارها می باشد» و بالتبع رفتارها محور دوم اخلاق می باشد، از این رو وجه اشتراک دین و اخلاق رفتارها و اعمال انسان است و چون در دین اعمال انسان- اعم از قلبانی مثل اعتقاد، تسلیم، رضا و... یا غیر قلبانی مثل انفاق- با صبغه عبدیت خدا جنبه دینی پیدا می کند و در اخلاق با محوریت تکامل و سعادت و انسانیت انسان اخلاقی می شود؛ بنابراین وجه تمایز مفهوم حقیقی دین و اخلاق در صبغه و رنگ عمل است و از جهات مختلف ارتباطی با هم پیدا می کنند. مثلاً اگر عملی با صبغه دینی انجام شد، چون در کمال و سعادت انسان نقش دارد، در تحقق خارجی باعث تحقق اخلاق نیز هست.

کتابنامه

۱- قرآن کریم

- ۲- امید، مسعود، **رابطه دین و اخلاق از نظر علامه طباطبائی**، دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز، ش ۱۵۵، ۱۳۷۴
- ۳- امینی و جوادی، علیرضا و محسن، **معارف اسلامی ۲**، قم، انتشارات معارف، ۱۳۷۹
- ۴- جوادی آملی، عبدالله، **شریعت در آئینه معرفت**، قم، نشر اسراء، ۱۳۷۸
- ۵- خسروپناه، عبدالحسین، **ترابط دین و اخلاق از دیدگاه استاد مصباح**، کتاب نقد، ش ۳۰، ۱۳۸۳
- ۶- **دوره آثار افلاطون**، ترجمه محمدحسن لطفی و رضا کاویانی، شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، تهران، چاپ دوم، ۱۳۶۶ ش، ج ۱، (اوئیفرون)
- ۷- رضی، **نهج البلاغه**، نسخه صبحی صالح، یک جلدی، قم، موسسه دارالهجره
- ۸- سبحانی، جعفر، **رابطه دین و اخلاق**، کلام اسلامی، ش ۲۹، ۱۳۷۸
- ۹- _____، **رابطه دین و اخلاق (۳)**، کلام اسلامی، ش ۳۱، ۱۳۷۸
- ۱۰- _____، **رابطه دین و اخلاق (۴) «حاکمیت دین بر اخلاق یا تقدم اخلاق بر دین»** کلام اسلامی ش ۳۲، ۱۳۷۸
- ۱۱- صادقی، هادی، **دین و اخلاق**، قیسات، ش ۱۳، ۱۳۷۸
- ۱۲- صدوق، محمد بن علی، **خصال**، ج ۱، تهران، کتابفروشی اسلامیة، جمادی الاولی، ۱۳۷۵
- ۱۳- طباطبائی، محمد حسین، **المیزان فی تفسیر القرآن**، ترجمه موسوی همدانی، ج ۱، قم، دفتر انتشارات اسلامی ۱۳۸۰
- ۱۴- طبری، محمد بن جریر، **تاریخ الطبری**، ج ۷، بیروت، موسسه الاعلمی
- ۱۵- غروی، محسن، **فلسفه اخلاق از دیدگاه اسلام**، قم، موسسه فرهنگی یمین، چاپ اول، ۱۳۷۷
- ۱۶- غزالی، ابوحامد، **احیاء علوم الدین**، لبنان، بیروت، دارالکتاب العربی، ج ۸
- ۱۷- فتحعلی، محمود، **دین و اخلاق و پیوند آن با دین**، نقد و نظر، ش ۱۳ و ۱۴، ۱۳۷۶-۷۷
- ۱۸- مجلسی، محمدباقر، **بحار الانوار**، ج ۱ و ۴۵، بیروت، موسسه الوفاء
- ۱۹- مصباح یزدی، مجتبی، **فلسفه اخلاق**، قم، انتشارات موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، چاپ سوم، ۱۳۷۸

- ۲۰- مصباح یزدی، محمد تقی، آموزش عقاید، تهران، چاپ و نشر بین الملل سازمان تبلیغات اسلامی ۱۳۷۷
- ۲۱- _____، دین و اخلاق، قیاسات، ش ۱۳، ۱۳۷۸
- ۲۲- _____، فلسفه اخلاق، تهران، اطلاعات، ۱۳۷۶
- ۲۳- مطهری، مرتضی، فلسفه اخلاق، چاپ اول، قم، صدرا، ۱۳۷۰
- ۲۴- نراقی، آرش، آیا اخلاق منکی به دین است، بازتاب اندیشه، ش ۷۳، ۱۳۸۵

